

نکته
P O I N T

مدرسه خصوصی دروازه طبقاتی شدن...

ادامه از صفحه ۱۰

این روند نشان می‌دهد که آموزش در ایران عملاً خصوصی‌سازی شده و نیمی از ساختار آن تابع منطق عرضه و تقاضاست. هرچه منابع مالی بیشتر باشد، کیفیت آموزش بالاتر خواهد بود و بالعکس. چنین نظامی جامعه را به دو پاره تقسیم کرده است: آنانی که از طریق آموزش، آینده‌ای برای فرزندان خود می‌خرند و آنانی که از این امکان محروم شده‌اند. این شکاف نه‌تنها منجر به بحران اعتماد عمومی شده، بلکه انسجام اجتماعی را نیز تضعیف کرده است.

مدرک تحصیلی که زمانی شاخصی برای ارتقای اجتماعی محسوب می‌شد، دیگر به تنهایی ضامن موفقیت نیست. بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های آزاد و غیرانتفاعی با مدارکی مواجه‌اند که فاقد پشتوانه علمی یا ضمانت شغلی است. این وضعیت، سرخوردگی گسترده‌ای در میان نسل جوان ایجاد کرده و امید به تغییر وضعیت طبقاتی از مسیر تحصیل را تضعیف کرده است. در چنین شرایطی، آموزش به جای سرمایه‌ای انسانی، به کالایی پریسک و کم‌بازده بدل شده که اعتماد عمومی به آن هر روز بیشتر فرو می‌ریزد. پیوند آموزش با بازار کار از هم گسیخته و شکاف میان نظام آموزشی و نظام اقتصادی به یکی از بحران‌های بنیادین کشور بدل شده است.

از منظر توسعه‌ای، تداوم مسیر نئولیبرالی در حوزه آموزش، بر دامنه نابرابری‌ها افزوده و نظم اجتماعی را شکننده کرده است. درحالی که برخی کشورهای توسعه‌یافته در دهه‌های اخیر با احیای سیاست‌های رفاهی و بازتعریف نقش دولت در آموزش، روند نابرابری را کنترل کرده‌اند، در ایران چنین بازنگری‌ای صورت نگرفته است. مدل توسعه ایرانی، بیش از آنکه به عدالت اجتماعی توجه داشته باشد، بر رشد کمی شاخص‌های کلان و فعال‌سازی بخش خصوصی تمرکز کرده است؛ مدلی که در غیاب نهادهای نظارتی کارآمد، منجر به فساد، تبعیض و فروپاشی همبستگی اجتماعی شده است. فقدان برنامه‌ای ملی برای تضمین آموزش رایگان و باکیفیت، دولت را در برابر اقبال متوسط و فرودست قرار داده و مشروعیت آن را تضعیف کرده است.

تجربه جهانی گواه آن است که سپردن کامل آموزش به مکانیسم بازار، بدون مداخلات اصلاحی دولت، زمینه‌ساز بحران‌های سیاسی و اجتماعی خواهد شد. بازگشت به الگوی «آموزش به‌عنوان حق عمومی» تنها راه برون‌رفت از این بحران است. این امر مستلزم تغییر در الگوی حکمرانی، ملی‌سازی تدریجی خدمات آموزشی، کنترل نهادهای خصوصی، و حذف تبعیض در دسترسی به کیفیت آموزشی است. در فقدان چنین اصلاحاتی، نظام آموزشی ایران در معرض خطر فروپاشی تدریجی قرار دارد؛ خطری که نه‌فقط آینده فرزندان، بلکه انسجام ملی را تهدید می‌کند.

کالایی‌سازی آموزش در ایران، اگرچه در ابتدا با هدف ارتقاء کیفیت یا افزایش مشارکت بخش خصوصی آغاز شد، اما در غیاب سیاست‌های بازتوزیعی، به ابزاری برای تعمیق نابرابری‌ها و تحدید فرصت‌ها بدل شده است. تداوم این روند، نه‌فقط یک اشتباه سیاست‌گذاری، بلکه تهدیدی است علیه بنیادهای همبستگی اجتماعی، سرمایه انسانی و حتی امنیت ملی. آموزش باید مجدداً به جایگاه نخستین خود بازگردد؛ جایگاهی که آن را نه کالایی برای خرید و فروش، بلکه حقی برای همه شهروندان تعریف می‌کند.



محمد خداندیده
روزنامه نگار

“

سیاست‌های نئولیبرالی بدون ریشه در بستر تاریخی ایران اجرا شده‌اند و به جای پیشرفت، جامعه را با بحران‌های اقتصادی فرهنگی روبه‌رو کرده‌اند؛ سبکی وارداتی که از دانشگاه‌ها آغاز شد و به نام توسعه اما به زیان عدالت و اعتماد اجتماعی گسترش یافت



روایتی از پیاده‌سازی پر هزینه الگوی اقتصادی نئولیبرالیسم

حسن سبحانی، اقتصاددان، در گفت‌وگویی تحلیلی از چگونگی پیاده‌سازی نسخه‌های غربی سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران می‌گوید

سود و درآمد است. آموزش عمومی تضعیف می‌شود، خدمات درمانی تبدیل به کالای لوکس می‌شود و اعتماد اجتماعی به واسطه نابرابری و تبعیض از میان می‌رود. ما نسلی از جوانان داریم که در این بستر بزرگ شده‌اند؛ با ناامیدی، بی‌اعتمادی، مهاجرت و یاس.»

او به‌ویژه بر تأثیر این سیاست‌ها بر نظام آموزشی تأکید می‌کند: «ما مدارس دولتی را رها کردیم و به‌سمت مدارس غیرانتفاعی رفتیم. نتیجه آن این شد که آموزش عمومی تضعیف و آموزش به کالایی تبدیل شد که فقط طبقه مرفه توان خرید آن را دارد. در درمان نیز همین اتفاق افتاد؛ هرکس پول دارد، می‌تواند از خدمات بهتر استفاده کند. این عملاً نوعی تبعیض ساختاری در جامعه ایجاد کرد.»

تجربه آمریکای لاتین و آفریقا

برای فهم بهتر پیامدهای اجرای نئولیبرالیسم در ایران، دکتر سبحانی دو کشور آرژانتین و مصر را به‌عنوان مثال‌هایی از شکست سیاست‌های مشابه معرفی می‌کند: «در آرژانتین، خصوصی‌سازی گسترده و آزادسازی بازار ارز در دهه ۱۹۹۰ منجر به افزایش شدید بدهی خارجی، بیکاری گسترده و سقوط نظام بانکی شد. در نهایت، بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۱ این کشور را به آشوب کشاند.» در مورد مصر نیز، به گفته او، «اجرای توصیه‌های بانک جهانی از دهه ۱۹۸۰، باعث کاهش نقش عمومی، افزایش شکاف طبقاتی، و تضعیف نقش دولت در تأمین نیازهای اساسی مردم شد. این فرایند، زمینه نارضایتی عمومی و در نهایت انقلاب ۲۰۱۱ را فراهم کرد. تفاوت آن‌ها با ما فقط در شدت و زمان‌بندی بوده، نه در ماهیت تجربه.»

وقتی تصمیم‌ها فقیر می‌کنند

سبحانی فقر را نه صرفاً یک عارضه اقتصادی، بلکه یک بحران اجتماعی می‌داند: «فقر تمام شخصیت آدمی را نابود می‌کند. فرد فقیر دیده نمی‌شود، صدایش شنیده نمی‌شود و از دایره تصمیم‌گیری حذف می‌شود. فقر، بنیان خانواده را هم متزلزل می‌کند: کاهش ازدواج، افزایش طلاق، افت زاد و ولد، شکاف درآمدی درون خانواده‌گی، فرار مغزها و فروپاشی اعتماد اجتماعی، همه از پیامدهای آن است.»

او با تأکید بر ریشه‌دار بودن بحران فقر در ایران، می‌گوید: «این وضعیت نتیجه ندانستن و نفهمیدن ما از سیاست‌هایی است که وارد کردیم. سیاست‌هایی که برای جهانی دیگر طراحی شده بودند و با شرایط تاریخی، اجتماعی و دینی ما سختی نداشتند.»

درک پیش‌زمینه اجتماعی، تاریخی و فلسفی‌اش اجزایی شد. از خصوصی‌سازی و حذف یارانه‌ها گرفته تا آزادسازی بازار کار و ارز. در واقع فقط پوسته سیاست‌ها وارد شد، بی‌آنکه گوهر آن یعنی فرهنگ و ذهنیت غربی، وجود داشته باشد.»

نئولیبرالیسم از کجا وارد شد؟

به باور سبحانی، تأثیر نئولیبرالیسم نه از نهادهای دولتی، که از دانشگاه‌ها آغاز شد: «دانشگاه‌ها و مراکز علمی، به‌ویژه آن‌هایی که اساتیدشان در غرب تحصیل کرده بودند، اولین محل ورود این تفکر بودند. بسیاری از این افراد که با نیت بهبود اوضاع کشور وارد میدان شده بودند، درواقع حامل الگویی بودند که هیچ تناسبی با بستر ایران نداشت. آن‌ها این نگاه را به دانشجویان انتقال دادند و بعد همین دانشجویان، وارد بدنه اجرایی کشور شدند.» او اضافه می‌کند: «این فرایند تدریجی باعث شد طی سه دهه گذشته، ما شاهد شکل‌گیری نسلی باشیم که فکر می‌کرد راه توسعه، دقیقاً همان مسیری است که غرب رفته، آن هم بدون در نظر گرفتن ۵۰۰ سال تجربه، جنگ، انقلاب، تراکم سرمایه و تحولات مذهبی و فکری که اروپا پشت‌سر گذاشته است.» سبحانی همچنین بر این نکته تأکید می‌گذارد که نئولیبرالیسم، از طریق اصلاح محتوای آموزشی در رشته‌های اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و حتی حقوق وارد ساختار فکری دانشگاه‌ها شد. «بسیاری از منابع درسی که ترجمه یا تالیف می‌شدند، حامل منطق بازار آزاد، رقابت افسارگسیخته و محوریّت سود فردی بودند. این محتوای علمی، به‌تدریج نگاه ساختاری نسل جدید را شکل داد و آن‌ها را نسبت به نقش دولت و عدالت اجتماعی بی‌اعتماد کرد.» او حتی به تجاری‌سازی پژوهش و وابستگی پروژه‌های تحقیقاتی به تأمین مالی غیردولتی اشاره می‌کند که به تعبیر او «دانش را به کالایی قابل خرید و فروش تبدیل کرد.»

از خصوصی‌سازی تا شوک‌های فرهنگی

وقتی از او درباره پیامدهای اجرایی‌شدن این سیاست‌ها می‌پرسیم، صریح پاسخ می‌دهد: «کافی است به شاخص‌های اقتصادی کشور در ۳۰ سال گذشته نگاه کنید؛ رشد اقتصادی پایین، تورم مزمن، بیکاری گسترده و فقر ساختاری. اگر کسی بتواند از این ارقام دفاع کند، می‌توان گفت نئولیبرالیسم موفق بوده است؛ اما واقعیت این است که چنین دفاعی امکان‌پذیر نیست.»

سبحانی در ادامه به تبعات فرهنگی این سیاست‌ها نیز اشاره می‌کند: «وقتی اقتصاد بر همه چیز چیره می‌شود، جامعه‌ای شکل می‌گیرد که فقط به دنبال

در سال‌های اخیر، نئولیبرالیسم نه به‌عنوان یک نظریه اقتصادی، بلکه به‌مثابه گفتمانی فراگیر در سپهر سیاست، فرهنگ، بهداشت و آموزش در ایران به کار گرفته شده است. منتقدان می‌گویند اجرای نسخه‌های غربی این سیاست‌ها، بدون درک زمینه تاریخی و اجتماعی‌شان، جامعه را با بحران‌های عمیق و نسلی مواجه کرده است. دکتر حسن سبحانی، استاد اقتصاد دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس، یکی از چهره‌هایی است که در سال‌های اخیر همواره نسبت به تبعات این سیاست‌ها هشدار داده است. او در گفت‌وگو با اتی‌نو از بومی نبودن این سیاست‌ها، عواقب اجرایی‌شدن آن‌ها در حوزه اقتصاد و فرهنگ، و راه‌حل‌های بازگشت به مسیر توسعه متناسب با شرایط ایران سخن می‌گوید.

تأثیرپذیری تاریخی، نه انتخاب آگاهانه

سبحانی در آغاز بحث، با نگاهی تاریخی به ریشه‌های این تأثیرپذیری می‌پردازد: «وقتی صفویان در ایران به قدرت رسیدند، شرایط کشور تفاوت زیادی با اروپا نداشت؛ حتی در برخی حوزه‌ها، دست‌بالا را داشتیم. اما در این فاصله، اروپا ۵۰۰ سال تلاش و تجربه را پشت‌سر گذاشت، از رنسانس و اصلاحات مذهبی تا انقلاب صنعتی و شکل‌گیری بازارهای جهانی. ما اما گرفتار حکومت‌هایی نظیر زندیه و قاجار شدیم و عقب‌ماندگی ما در این دوران نهاده شده است.»

به‌زعم سبحانی، همین عقب‌ماندگی تاریخی باعث نوعی انفعال در برابر پیشرفت غرب شد: «در دوران قاجار، حس عقب‌ماندگی باعث شد روشنفکران تحصیل‌کردگان و حتی حکمرانان، در پی الگوبرداری از الگوهای غربی بربایند؛ بی‌آنکه زمینه‌ها و مقدماتش را بشناسند. این نگاه انفعالی بعدها در دوره پهلوی و پس از آن نیز ادامه یافت.»

از نسخه غربی تا اجرای ایرانی

دکتر سبحانی می‌گوید آنچه در ایران تحت عنوان نئولیبرالیسم اجرا شده، درواقع نسخه‌ای تحریف‌شده و بدون پشتوانه تاریخی این گفتمان است: «نئولیبرالیسم اساساً پدیده‌ای است که پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در غرب اوج گرفت. ویژگی اصلی‌اش این بود که بازار را از قلمرو اقتصاد فراتر برد و وارد آموزش، بهداشت، فرهنگ و حتی سیاست کرد. این همان چیزی است که لیبرالیسم کلاسیک در قرن نوزدهم نگفته بود. نئولیبرال‌ها می‌گویند هرکس پول دارد، باید حق آموزش، درمان و حتی مشارکت سیاسی داشته باشد. این گزاره‌ای ست که به‌وضوح در سیاست‌های اجرایی ما نیز وارد شده است.» او ادامه می‌دهد: «در ایران، این سیاست‌ها بدون